

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

سید موسی عثمان هستی

۰۱.۰۸.۰۹

گاوکورکنجاره خواب می بیند

دوستی که با من همیشه شوخی می کند و در جستجوی آن است که چه نواقصی در طرز زندگی من ببیند و به شکل طنز گونه به من بگوید تا مرا عصبی سازد که مجبور شوم تمام حقایق را بگویم. او نوشته تکراری را در جرمن جرمن خوانده بود که بنام "م. اسپین" سه مقاله قبلی خود را در یک جا جمع کرده بود. در تلفن پیش از اینکه حرف بزند می خنید من پرسیدم: باز چرا میخندی؟

گفت:

شما از جمله همکاران "افغان جرمن آنلاین" نبودید؟

گفتم:

بودم. من آن وقت از همکاران آن سایت بودم که سایت "افغان جرمن آنلاین" بود. وقتی افغان های اصیل آن رفتند و "جرمن جرمن" آن باقی ماند، دیگر مرا با آن کاری نیست. به علاوه او بی انصاف در مملکتی که آزادی فردی و دموکراسی موجود است اگر هر سال یک هزار نفر از یک حزب به دیگر حزب برود کسی به او کاری ندارد اگر ما یک روزی هم در یک سایت مقاله روان کرده باشیم و باز با آن قطع رابطه کرده باشیم مردم ماندن والا نبوده شرمندگی های آن سایت را به رخ ما می کشند.

باز به شوخی پرسید:

تو افغان نیستی؟

گفتم:

هستم.

گفت:

نظر بحرف پیشتر خود شما باید تا آخر عمر بار گندیده "افغان جرمن" را شما به شانه بکشید.

از شوخی وی فهمیدم که زیر کاسه گندیده "جرمن جرمن" این بی انصاف کدام نیم کاسه بینی بریدگی پیدا کرده حالا میخواهد که به رخ من بکشد، تا مرا اذیت کند. گفتم:

شارلتانی را بمان! ثابت شد که تو در شارلتانی کمتر از سایت جرمن جرمن نیستی. روح مطلب را بگو و مرا راحت بگذار!

گفت: شما اسپین را می شناسید؟

من هم که در طنز و شوخی از وی کم نیستم، نه گفتم که می شناسم و نه گفتم که نمی شناسم. خنده کرده گفتم:

کدام کسی در وطن ما و شما به خاطر گرفتن تذکره رفته بود نزد مامور احصائیه. مامور موظف تذکره و قتی که میخواست فورمه را خانه پری نماید پرسیده بود:

نامت چیست؟

نفر جواب داده بود: سرگین بای.

مامور باز هم پرسیده بود: نام پدرت چیست؟

فرد متقاضی باز هم جواب داده بود: پشقل بای

مامور موظف بدون آن که دیگر سوالی بکند به جای محل سکونت نوشته بود:

گوی درگو.

متقاضی که خط خوانده می توانست زبان به اعتراض گشوده گفت:

مامور صاحب، چرا محل سکونت ما را بدون پرسان خانه پری کردی؟

مامور در جواب گفته بود: مامور تذکره جواب داده بود:
وقتی کسی سرگین بای باشد و ولدش هم پشقل بای باشد. طبعاً ساکن گوی در گوی می باشد. "اسپین" هم که کسی به غیر از سیستمی نیست ساکن گوی در گوی جرمن جرمن می باشد. مگر نگفتی که مقصد تواز شناخت من با اسپین چه است؟
گفت:

سه نوشته که قبلاً در افغان جرمن بنام این و آن نشر شده بود اکنون در یک جا جمع شده و کسی که معلوم نیست زن است و یا مرد زیر عنوان (سه نظر از میان یک صد نظر در مورد ملالی جویا) تکراری به نشر رسیده، بخاطر این پرسیدم که این آدم عاشق نوشته بی سر و بی دم خود است و یا دیوانگان جرمن جرمن عاشق نوشته این کودن هستند؟
گفتم گوشی در گوش شما باشد. کمپیوتر روشن بود سایت جرمن جرمن را باز کردم. دیدم به راستی نوشته ای که نمایندگی از کودنی نویسنده میکند باز در روی کمپیوتر تکراراً دیده می شود. باز خنده کرده گفتم:

بچه او در کمت. دیدم که واقعاً این سایت مظلوم به کمبود نویسنده گرفتار شده در دامی که خود گذاشته بود پیچیده از تکرار مطالب خلاصی ندارد. دلم به حال شان سوخت با خود گفتم، حتمی به آقای قیس کبیر تلفن می زنم و می گویم که از دوستانیکه از سایت شمارفته اند تلفن می زنم از طرف خودت و خودم از آنها خواهش می کنم، التماس میکنم در پای شان می افتم که دوباره باشما همکاری کنند. آخر شما که از این کارهایتان شرم ندارید، ما را می شرمانید. بخاطر چندروزی که باشما سر شور دادیم و بخاطر سر شور دادن از دست این ملت خلاصی نداریم تا ما از شرمندگی خلاص شویم و شما از تقاله خود را خوردن.

همان بود که تصمیم گرفتم تا به آقای قیس کبیر تلفن بزنم و او را مشوره داده و جریان شوخی رفیق خود را به وی بگویم. مگر چون آن بیچاره هم با این قیمتی زندگی در غرب مجبور است از "رئیس بانک" جرمن جرمن یعنی آقای نوری بپرسد، مجبور هستم این قصه را نیز به او یاد دهم تا وقت صحبت با "رئیس بانک" جرمن جرمن از آن استفاده کند زیرا رئیس بانک بیچاره یک زره دیر فهم شده است. خدا کند که قیس جان کبیر از آن خوشش بیاید
از زبان "اسماعیل اسود" مشهور به "گوزوک" که از هرات بود و می شود وی را معروفترین شاعر و نویسنده طنز سرا در زمان خودش دانست و به دربار اولاده سلطان محمد خان طلایی همان سلطان محمد خانیکه پشاور را به انگلیس ها در برابر طلا فروخته بود نیز رفت و رو و آشنایی داشت؛ با مارشال "شاولی خان غازی کابل گیرک" نقل می کنند که گفت:

یکروز به کاریزمیر رفتیم دیدم دهقان شاولی خان یک گاو کور را کش کرده بخاطر خوردن آب بطرف جوی می برد و ماده گاو بیچاره شکم رو است دلم بحال همان گاو سوخت از دهقان پرسیدم:
که این گاو کور است؟

گفت:

بلی

گفتم:

شکم رو هم است؟

گفت:

بلی

گفتم:

بخاطر چی این گاو کور شکم رو را شما نگهداری می کنید؟

گفت:

این گاورا مارشال صاحب دوست دارد که خوب شیر می دهد

گفتم:

که چرا این گاورا خوب نگهداری نمی کنید؟

گفت:

این گاو بدبخت هر شب کنجاره خواب می بیند چون این را به فرمان دربار یک وقت کنجاره می دهیم. این بیچاره که ضرورت دارد و چشم هم ندارد، عوض کنجاره مدفوع خود را دوباره می خورد. از این خاطر همیشه شکم رو است.
بعد از قصه به قیس جان پیشنهاد می نمایم تا به رئیس بانک جرمن جرمن بگویم:

اگر می خواهد که سایت جرمن جرمن از خوردن تکرار مدفوع و شکم روی خلاص شود من از دوستانی که با یک انتقاد سالم از شما جدا شده اند خواهش می کنم که با شما همکاری کنند و برای تان مقاله بفرستند در غیر آن مانند همان گاو کور مارشال شاولیخان که کنجاره خواب می دید و مواد غایط خود را به تکرار میخورد شما هم نویسنده خواب خواهید دید و داریم بیاد نویسنده های گذشته به جویدن مدفوع تان مشغول خواهید شد. از حق نگذریم خوردن مدفوع از عضویت در شورای انقلابی بدتر نیست. پس برای سیستمی اشتباهی کامل می خواهم.